

و نامی است که در کلام جا بلیت بود و لقبی است **شرفا** بلکه و لغوی گوشت
و سرخی که در چشمی بر شود **شرف** بانچه مهران شدن و بیشترین سرخی انق
آفتاب و تپه و زون از هر چیزی **شرفی** مهران **شرف** بانچه و تشدید قات شکاف
وجه شکافتن و بر آمدن دندان و شتر آمدن کار بر کسی و مشتمل با زمانند مرده و مینار
شدن از قوم و در پنج از ناخشن کسی و بر آنکه کردن و بانک نمید چندی و پنج چنان آمد
و کرانه چندی و برادر و دست و نام گاهی است که در زمان که بود و نوعی است از جن
نوعی است بجزیر و سختی و شتر و مهر و پنج شتر آمده و باره از پوست کشته **شرفی** برادر
و چکا و کوی شود و هر چیز که در نیمه شود و هر نیمه را شرفی گویند **شرفا** بلکه کلمه
کرفتن و می تواند و شرفی کردن و بانچه شکاف ندر است **شرفا** بلکه کلمه
کار و ستود و هر در آن کشته **شرفی** جمع شرفه و معنی آن که گوشت و نوع لایه است که
از ششایق اللعان گویند بجز آنکه لغمان من مندر در چیزی میگذرند که در آن لایه
بود چون بچایب خوب در نظر سزا ندر فرمود که جایت آن کند و می فطنت نمایند
شرفا بلکه هر فیت که نشانی است و نیزه سب دارد و از چننت او را چنان گویند
شرف بانچه ایستاد و کردن شتر را بکشید که مهابوتی که بر آن سوار باشند و لیکن
شکاف بر سن و بدست گرفتن رسن و لیکن هر اسب و شتر بدست و بانچه و جز
آن و بیشترین مال میان در نصیب از زکوة که آن معاف است و کم از دست **شرفا**
بالکه در از هر شتر که در شکاف بدان بند و بانچه گرفتن زکوة چیزی از میان دو
نصاب و صدای است لاشرفای یعنی جایز نیست شرفای **شرف** بانچه آرزو مند
کردن و میل کردن نفس چندی و شرفای و آرزو مند شدن و بانچه عاشقان
و مشتاقان جمع است **شرفا** آخرین آواز هر وز فی اول آن **شرف** بانچه بلند
شدن **شاه** گونه بلند و بنای بلند و مانند آن و نبض که در حرکت میل به بلند می آید

دورستان

و زده شاهن کسی که غنچه است **شرفا** بانچه که در میان کوه در سینه و نام گو
هست **شرف** بانچه سر کوه و کرانه جزوی دومی دم اسب و کوه و دراز و لوی از
ما هست و موصیفت و بانچه و تشدید یا تشدید و شرف **مع الکاف شرف**
بانچه در بیشترین بلکه در جزایری در یک که در آورده **شرفا** راه در نیمه بر اهلی که
و مشتمل شده بر راه و در شرف چنان خود در یک که افکنه **شرفا** بلکه در اهلی که شرف
شرف بلکه در شرف و اتفاقا در آن زمین می آید از لغوی بانچه و شرفی که شرفی
دام صید و میان راه و راه استکار و مزرکه که کسی بخنی باشد و موصیفت بجای **شرف**
انما در شرف که شرفا جمع **شرفا** بلکه در آن نخلین که بر عرض آن باشد و در دو در آن که
بر طول آن می باشد هر کدام با یکدیگر که شرفی که در آن است که با شرف جمع
شرفی که **شرف** بانچه و تشدید کاف که آن خلاف لقیح و کاف آن و لیکن در شرف
و پسیدان بجزی و در او و لیکن کشته **شرف** بانچه ناقصه ای که کاف می
و فوی او جدا باشد و بسیار تنگ کشته و بانچه که نامی جمع **شرف** بلکه
کاف که آن برنده **شرف** بانچه خار و قوت و شرفی نمودن و خلیق خار و حلاکت
خار و در میان خارها افغان و مینار آمدن پستان دهن و دندان شتر بر آمدن شتر را
و بر آمدن بر می مرغ و سخت و درشت شدن پوست جوان و بر آمدن موی سر بعد از
تراشدن **شرف** درخت خار و شرفی که شرف و شرفی اسلاح و شرف جمع
بیش اسلاح و نفی اسلاح **شرف** بانچه شرف که شرفا گویند و شرفا شرفا
جمع **شرف** بانچه پرورد شدن و جوان شدن و نفی و بجزایری شرفه جمع شرف
شرفا بلکه در آن موی نام شرفی است و شرفا شرفا است و شرف زمین از آن است
ابو الحسن شرفی که طایفه شرفی بدان مشرف است **شرف** یعنی شرفی در دم
اسب سفیدی نامید و پس کردن اسب یعنی شرف و بعضی جمع شرف **شرف**

شرفا که بفرغین است